

Behbahani Family and Anti-Sufi Discourse in the Qajar Period

Saeed Mehri*

Mohammad Taghavi**

Abstract

With the rise of Sufism in the early Qajar period, the conflict between Mujtahids and Sufis intensified. The Sufis were trying to regain their former social status, and the Mujtahids did not want to give in to these traditional rivals. This caused a new wave of conflict between Shiite Mujtahids and Sufis in the Qajar period. This two-sided conflict was confined to literary controversy and denial until the early Qajar period, when Mohammad Ali Behbahani and his sons became the leaders of the anti-Sufi discourse. From this period on, the conflict between the Sufis and the Jurists is no longer an ideological conflict based on denial, but an attempt to eliminate the rival discourse. The Behbahani family played a prominent role in this anti-Sufi discourse and created a new chapter in this conflict. The importance of the Behbahanis in this anti-Sufi discourse is both due to the multiplicity of anti-Sufi works of the members of this family and their act of Sufi killings, which caused the murdering of the four famous Sufis of the time, directly or by the order of Mohammad Ali Behbahani, which was unprecedented in history. This article attempts to exclusively study the

* Ph.D. Candidate of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad,
sam.mehri@yahoo.com

** Associate Professor of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad,
(Corresponding author), taghavi@um.ac.ir

Date received: 08/01/2022, Date of acceptance: 15/05/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

role of Mohammad Ali Behbahani and his family in strengthening and expanding the anti-Sufi discourse of the early Qajar period.

Keywords: Anti-Sufism, Discourse, Qajar Period, Behbahani Family.



خاندان بهبهانی و گفتمان تصوف‌ستیزی در دورهٔ قاجار

سعید مهری*

محمد تقوی**

چکیده

با گسترش تصوف در اوایل دورهٔ قاجار، کشمکش میان مجتهدان و صوفیان نیز شدت گرفت. صوفیان در تلاش بودند پایگاه اجتماعی سابق خود را به‌دست آورند و مجتهدان نیز نمی‌خواستند به این رقیبان سنتی خود مجال دهند. این امر سبب شد در دروهٔ قاجار جریانی تازه از نزاع میان مجتهدان شیعه و صوفیان پدید آید. این نزاع دوسویه، در حد مجادلات قلمی و ردیه‌نویسی متوقف بود، تا اینکه در اوایل دورهٔ قاجار محمدعلی بهبهانی و فرزندانش سردمدار گفتمان تصوف‌ستیزی شدند. از این دوره به بعد نزاع صوفی و فقیه دیگر نزاع عقیدتی مبتنی بر ردیه‌نویسی نیست، بلکه تلاشی است برای حذف گفتمان رقیب. خاندان بهبهانی در این گفتمان صوفی‌ستیزانه، نقشی پررنگ داشت و فصلی نو در این نزاع پدید آورد. اهمیت و برجستگی بهبهانی‌ها در این گفتمان صوفی‌ستیزانه، هم از جهت کثرت آثار صوفی‌ستیزانهٔ افراد این خاندان است و هم عمل صوفی‌گشی آنان؛ که این اقدام سبب شد چهارتن از صوفیان مشهور زمانه، مستقیماً و یا با دستور محمدعلی بهبهانی کشته شوند؛ اقدامی که پیش ازین در تاریخ بی‌سابقه یا کم‌نظیر بوده است. این مقاله می‌کوشد منحصرأ به بررسی نقش محمدعلی بهبهانی و خاندان او در تقویت و گسترش گفتمان صوفی‌ستیزانهٔ اوایل دورهٔ قاجار بپردازد.

کلیدواژه‌ها: تصوف ستیزی، گفتمان، دوره قاجار، خاندان بهبهانی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی، مشهد، sam.mehri@yahoo.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی، مشهد (نویسندهٔ مسئول)، taghavi@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۲۵



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

نقد تصوف قدمتی به درازای تاریخ تصوف دارد از بین منتقدان تصوف، فقها همواره نقشی مؤثرتر داشته‌اند. دو تن از بزرگ‌ترین منتقدان تصوف در سده‌های میانی، ابن جوزی (م ۵۹۲ق) و ابن تیمیه (م ۷۲۸ق) از فقیهان برجسته (حنبلی مذهب) بوده‌اند. فقیهان شیعه نیز از همان سده‌های آغازین مخالفت‌هایی با تصوف ابراز کرده بودند و فتاوا و کتبی در این زمینه صادر و تألیف کرده‌اند. بارزترین و کهن‌ترین اقدامات فقهای شیعه علیه تصوف، در ماجرای حلاج دیده می‌شود. اتهام دعوی الربوبیه را اول بار ابوسهل نوبختی (م ۳۱۱ق) در حق او مطرح کرد (یوسف پور، ۱۳۹۶: ۴۵۷). شیخ مفید (م ۴۱۳ق) نیز الرد علی اصحاب الحلاج را نوشت و بسیاری دیگر از فقهای شیعه از ابن باکویه تا ابوجعفر طوسی حلاجیه را در زمره فرزندان قابیل و غلات به شمار آورده‌اند (ماسینیون، ۱۳۹۲: ۳۳۹). با روی کار آمدن صفویان و رسمی شدن مذهب شیعه، پایگاه اجتماعی فقهای شیعه ارتقا یافت و در دولت صفوی صاحب نفوذ و قدرت بسیاری شدند و از این پس کشمکش جدی میان ایشان و صوفیان در گرفت. در این کشمکش، شاهان صفوی به دلیل پاره‌ای ملاحظات سیاسی - مذهبی بیشتر جانب فقیهان را نگه داشتند و در نتیجه به تدریج قدرت صوفیان روبه ضعف نهاد، تا آنکه در زمان شاه سلطان حسین بسیاری از صوفیان از ایران مهاجرت کردند و یا اگر در ایران ماندند، در سکوت و گمنامی به سر بردند. با ورود صوفیان نعمت الهی به ایران، در اواخر حکومت کریم‌خان زند و پیوستن عدّه کثیری از هواخواهان بدیشان، دوباره جریانی از نقد تصوف و مبارزه با صوفیان در بین عالمان شیعه پدیدار شد. در ادامه به بررسی این جریان، به ویژه با تکیه بر نقش خاندان بهبهانی در گسترش آن، خواهیم پرداخت.

۱.۱ پیشینه پژوهش

در خصوص اقدامات محمدعلی بهبهانی^۱ علیه تصوف، در کتاب‌های تاریخ و رجال سده ۱۳ هجری اطلاعات زیادی می‌توان به دست آورد. در تحقیقات جدید هم به اقدامات وی پرداخته شده است؛ مثلاً سرجان ملکم در کتاب تاریخ کامل ایران (ملکم، ج ۲: ۱۳۸۰) به اقدامات وی در دستگیری و قتل سیدمعصوم‌علی شاه دکنی اشاره می‌کند. تأکید سرجان ملکم بر تلاش بهبهانی در قتل سیدمعصوم‌علی شاه دکنی است و از دیگر اقدامات وی

سخنی نمی‌گوید. زرین‌کوب هم در دنباله جستجو در تصوف (زرین‌کوب، ۱۳۸۰) برخی تلاش‌های وی را بازتاب داده است و با عبارت «در قلع و قمع صوفیه مجاهده‌ای فوق‌العاده مصروف می‌داشت» (ص ۳۳۶) یاد می‌کند. علی‌دوانی نیز در تک‌نگاری خود به نام وحید بهبهانی (دوانی، ۱۳۶۲) به زندگی و احوال پدر محمدعلی بهبهانی پرداخته است و در خلال این مباحث یادی از محمدعلی بهبهانی نیز کرده است و با نگاهی جانب‌دارانه، وی را قهرمان مبارزه با بدعت تصوف می‌داند و او را مصداق برقراری حکومتی اسلامی می‌داند. در مقدمه کتاب خیراتی‌ه (بهبهانی، بی‌تا) اثر مهم بهبهانی که در نقد تصوف است، مصححان با در نظر گرفتن پیش‌فرض بدعت‌آمیز بودن تصوف و دوری آن از اسلام، مهر تأییدی بر اقدامات بهبهانی زده‌اند. از میان مقالات هم پژوهش خاصی ملاحظه نشد. در هیچ‌کدام از این تحقیقات، نگاهی همه‌جانبه و چارچوب‌دار به اقدامات بهبهانی و فرزندان وی در ستیز با تصوف دیده نمی‌شود و نقش‌آفرینی بهبهانی و خاندانش در تحکیم نهاد قدرت نیز مورد توجه قرار نگرفته است.

۲.۱ هدف پژوهش

این پژوهش درصدد است نقش محمدعلی بهبهانی و فرزندان را، که از فقیهان برجسته در دوره قاجار بوده‌اند، در تقویت گفتمان تصوف‌سیزانه در دوره قاجار مورد بررسی قرار دهد. محققان باور رایج در خصوص نزاع فقیه/صوفی را، که آن را محصول اختلافات مبانی معرفتی می‌داند، پذیرفتنی نمی‌دانند و نشان می‌دهند که خاندان بهبهانی چگونه با تفسیر سیاسی شریعت اسلام، نوعی خودمختاری سیاسی برای خود در غرب کشور ایران پدید می‌آورند و ازین قبل به مقابله با صوفیان می‌پردازند و حتی به‌عنوان حاکم و مجری شرع، خودمحرانه حکم به دستگیری و قتل صوفیان می‌دهند.

۲. وضعیت تصوف در دوره قاجار

پس از مخالفت‌های جدی حکومت صفوی با صوفیان و مبارزات شدید علمای شیعه با تصوف، خاصه در زمان شاه سلطان حسین، عده کثیری از صوفیان از ایران به کشورهای همسایه مهاجرت کردند و آنانی هم که در ایران ماندند از بیم متشرعان و جوئی که علیه صوفیان حاکم شده بود، در گمنامی و سکوت به سر می‌بردند. اما یکی از اصلی‌ترین مقاصد

صوفیان رانده شده، کشور هندوستان بود که در آنجا توانستند بقای خود را حفظ کنند و به پرورش مریدان و اشاعهٔ اندیشه‌های خود پردازند. با برچیده شدن بساط حکومت صفویان و روی کار آمدن نادرشاه و خاندان زندیان، و اهتمام و سخت‌گیری کمتر ایشان نسبت به مسائل مذهبی، پس از حدود شصت سال، صوفیان نعمت‌اللهی به سوی ایران رهسپار شدند. شیروانی این دوره را چنین توصیف می‌کند:

قرب شصت سال کشور ایران از معارف عرفان و لطایف ایقان خالی گردیده و گوش احدی اسم طریقت نشنیده و چشم کسی اهل طریق ندیده، مگر چند کس از عرفا در مشهد مقدس از سلسلهٔ نوربخشیه و چند نفر در شیراز از طریقه ذهبیه در زوایای گم‌نامی بودند و اگر جای دیگر نیز بودند خود را در السنه و افواه مذکور نمی‌نمودند. اسم طریقت در ایران چون سیمرغ و کیمیا شده بود تا آنکه مجدد سلسله علیّه و مروج طریقه رضویّه معصوم‌علیشاه... حسب الامر الشیخ الکامل شاه علیرضا ولی قدس سره از اقلیم دکن و از مدینهٔ حیدرآباد در اواخر دولت کریم‌خان به ایران تشریف آورد (شیروانی، بی‌تا: ۸۷).

معصوم‌علیشاه دکنی پس از ورود به ایران و تجمع مریدان گرد وی، دوتن از مریدان را پرورش خاص داد و نام طریقتی فیض‌علیشاه و نورعلیشاه بدانان اعطا کرد و نورعلی‌شاه را هم به‌عنوان خلیفه خود برگزید. پس از آن به شیراز گسیل شدند تا به تبلیغ طریقت خود پردازند.^۲ ورود ایشان به شیراز و اقبال مردم بدانان، با واکنش شدید عالمان آن دیار مواجه شد و مکرر کریم‌خان را برضد آنان تحریک می‌کردند و به وی القا می‌نمودند که ایشان قصد شورش دارند و خواهان به‌دست گرفتن حکومت هستند؛ ازین رو است که به مرشدان و اقطاب خود لقب شاه می‌دهند، در مواجهه با عوام مردم نیز صوفیان را بددین و بد مذهب و خطری برای دین و آخرت جلوه می‌دادند (نایب‌الصدر، بی‌تا: ۱۷۰-۱۷۱). تا این‌که بالاخره کریم‌خان حکم به اخراج ایشان از شیراز داد و معصوم‌علیشاه و مریدان، به سمت اصفهان رهسپار شدند. در این دوره بازار تصوف آن‌قدر در ایران رونق گرفته بود که برخی مورخان تعداد صوفیان ایران را بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار کس تخمین زده‌اند (ملکم، ج ۲، ۱۳۸۰: ۷۲۴). چه این تخمین درست و چه اغراق‌آمیز باشد، نشانگر آن است که اقبال مردم ایران به تصوف رو به افزایش بوده‌است و این امر فی‌نفسه می‌توانست برای برخی گروه‌ها و یا طبقهٔ حاکم، خطر آفرین باشد، چراکه هنوز خاطره حکومت صفوی و چگونگی به قدرت رسیدن نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و نیز قدرت صوفیان قزلباش و نقشی که در

تأسیس حکومت صفوی داشتند، در اذهان جامعه باقی مانده بود. لذا امری طبیعی بود که فقهای شیعه و به تبع آنان حکومتگران از این واقعه دچار بیم و هراس بشوند.

۳. خاندان بهبهانی و ستیز با صوفیان

در اواخر دوره زندیه و اوایل دوره قاجار نقد تصوف با نام خاندان بهبهانی گره خورده است. البته فقهای بزرگ دیگری هم بودند که در نقد تصوف رساله‌هایی نوشتند، مانند میرزای قمی (م ۱۲۳۱ق) و یا شیخ احمد احسائی (م ۱۲۴۲ق). شیروانی درباره مخالفت عالمان شیعه با تصوف می‌نویسد: «اول کسی که بر قتل و هلاک این طایفه جرات نمود، ملا عبدالله کرمانی بوده [در واقعه قتل مشتاق‌علی شاه] ... دویم آقا محمدعلی ابن آقامحمدباقر بهبهانی مشهور به کرمانشاهی بر قتل فرزند حیدر و سید پاک‌گوهر ... جسارت نمود» (شیروانی، بی‌تا: ۸۸). از حیث میزان تأثیر و گسترده‌گی عمل و نیز جریان‌ساز بودن، دیگران به آقا محمدعلی بهبهانی و فرزندان وی نمی‌رسند و به تعبیر زرین‌کوب آقا محمدعلی بهبهانی، در این دوره، قهرمان مبارزه با تصوف شد (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۳۱۹). در ادامه به معرفی مختصر آثار آقا محمدعلی کرمانشاهی و زندگی وی می‌پردازیم و پس از آن اقدامات وی و فرزندانش را در مبارزه با تصوف مورد تأمل و تعمق قرار می‌دهیم.

۱.۳ سرگذشت آقا محمدعلی بهبهانی

آقا محمدعلی بهبهانی مشهور به کرمانشاهی (۱۱۴۴-۱۲۱۶) از فقیهان اصولی و رجالی با نفوذ شیعه در قرن دوازدهم و سیزدهم ه.ق است. پدر وی آقا محمد باقر بهبهانی، معروف به وحید و ملقب به «آقا» بود که مبارزات گسترده‌ای با فقهای اخباری داشت و در نهایت توانست سلطه اخباریان را در هم شکند و مجدداً فقه اصولی شیعه نام بگیرد. محمدعلی فرزند ارشد محمدباقر بود و در اوایل بلوغ به درجه اجتهاد رسید و بنا بر گفته خودش هرگز از کسی تقلید نکرد (آقا احمد ج ۱، ۱۳۷۰: ۱۳۳). حوزه درسی وی در کربلا بود که بنا به گزارش فرزندش، پس از شیوع طاعون در کربلا و نجف، به کاظمین می‌رود و از آنجا به امر پدرش به سوی ایران و شهر کرمانشاه رهسپار می‌شود و در کرمانشاه مورد استقبال گرم مردم و حاکم آن دیار، الله قلی خان زنگنه، قرار می‌گیرد (همان: ۱۳۶). وی بعد از مدتی به

رشت سفر می‌کند و در آنجا کتاب مهم مقام‌الفضل را، که پاسخ‌هایی به پرسش‌های عالمان و ادیبان رشت است، می‌نویسد و آن را به حاکم رشت، هدایت‌الله خان، پیشکش می‌کند (بهبهانی، ج ۱، ۱۴۲۱: ۹). در همان نوجوانی و اوایل جوانی شهرت علمی وی چنان بود که مفتی بزرگ اهل سنت عراق، صبغه‌الله افندی خواهان ملاقات وی بود (مازندرانی حائری، ج ۶، ۱۴۱۶: ۱۷۸). وی تألیفات متعددی در سایر علوم از قبیل تاریخ، جغرافیا، فقه، اصول، رجال و... دارد. اما چیزی که در این مقاله بدان پرداخته می‌شود، آثاری است که وی در نقد تصوف پدید آورده است. وی به‌صورت پراکنده در کتاب‌هایی مانند قطع‌المقال فی رد اهل الضلال، مقام‌الفضل و سنه الهدایه به نقد تصوف پرداخته بود، اما مهم‌ترین اثر وی در این زمینه که به زبان پارسی و با نثری ادیبانه و متکلفانه نوشته شده است، کتاب خیراتیه در ابطال صوفیه است که در ادامه به طور مفصل بدان خواهیم پرداخت.

تلاش‌های صوفی‌ستیزانه خاندان بهبهانی را می‌توان در دو بخش مورد بررسی قرار داد؛ بخش اول، اقدامات عملی آن‌ها علیه صوفیان است که شامل ضرب و زجر و حتی کشتار صوفیان است، که البته این امر منحصر در شخص محمدعلی بهبهانی است. بخش دوم شامل اقدامات غیر عملی آنان، نظیر نگارش کتاب، صدور فتوا، تخطئه و تضعیف گفتمان تصوف و همچنین برجسته کردن گفتمان فقه‌ای شیعه است که ما از آن با عنوان اقدامات فرهنگی یاد می‌کنیم.

۲.۳ اقدامات عملی ضد تصوف از سوی بهبهانی و خاندانش

مخالفت و مبارزه با صوفیان، سنتی است که پیش از بهبهانی توسط فقهای معروفی چون شیخ مفید، شیخ حر عاملی، ملا محمدطاهر قمی، علامه مجلسی و... پایه‌گذاری شد. برخورد بهبهانی با تصوف و صوفیان، پیش از ورود سید معصوم‌علی شاه دکنی به کرمانشاهان، چندان شدید نبود و در حد مسائل نظری و به شکل قلمی بوده. چنان‌که در کتاب مقام‌الفضل، که پاسخ‌های وی به سؤالات/استفتائات عالمان رشت است، در پرسش از مسئله لعن صوفیان، احتیاط پیش می‌گیرد و لعن بر صوفیان را علی‌الاطلاق جایز نمی‌داند، مگر به شرط آنکه فساد اعتقاد آن صوفی آشکار باشد (بهبهانی ج ۲، ۱۴۲۱: ۴۱۲). به‌نظر می‌رسد در این مرحله تصوف را بیشتر انحرافی عقیدتی می‌پنداشته که نیازمند اصلاح

بوده است. با دعوتِ صوفیانِ کرمانشاه از معصوم‌علی‌شاه دکنی، سیاست آقامحمدعلی بهبهانی نیز تغییر می‌کند و مخالفت‌ها جنبه عملی پیدا می‌کند.

نخستین اقدام عملی وی، دستگیری سید معصوم‌علی‌شاه دکنی است. معصوم‌علی‌شاه پس از مخالفت‌هایی که در ایران با وی می‌شود، به جانب عراق رهسپار می‌شود و مدتی در نجف و کربلا متوطن می‌گردد. اما پس از مدتی به دلیل سختگیری‌هایی که در عراق بر وی کردند، و درخواست‌های مکرر مریدان وی در ایران، مصمم شد از عراق به سوی ایران بیاید. سابقه رفتار مسالمت‌آمیز آقامحمدخان قاجار با صوفیان و نیز ثباتی که ایران در اوایل دوره فتح‌علی‌شاه پیدا کرده بود، معصوم‌علی را امیدوار ساخت که بتواند تصوف نعمت‌اللهی را در ایران گسترش دهد، پس از ورود معصوم‌علی‌شاه دکنی به کرمانشاه و جمع شدن مریدان گرد وی، آقامحمدعلی بهبهانی او را دستگیر و در منزل شخصی خود زندانی کرد و به تفتیش عقاید او پرداخت.

در این میان بهبهانی برای اینکه در این امر تنها نباشد و همراهی دیگر عالمان شیعه را هم با خود داشته باشد نامه‌هایی به عالمان عراق نوشت و از عالمان و مجتهدان عراق درخصوص عقاید نورعلی‌شاه و معصوم‌علی‌شاه استفسار و درخواست کرد که هرکس علم و اطلاعی بر کفر و فساد اعتقاد این دو دارد، با ذکر نام خود، برآن شهادت دهد (بهبهانی، ج ۱، بی تا: ۸۹). از میان علما، سیدمحمد مهدی طباطبایی به کلی طریقه تصوف را مردود اعلام کرد و صوفیان را اهل فساد دانست، اما اشاره‌ای به این دو شخص مورد نظر بهبهانی نکرد. علی طباطبایی نیز طریقت صوفیان را مخالف شرع انور و حتی صوفیان را به واسطه برخی معتقدات و اعمال، شایسته قتل دانست، لکن در خصوص این دو شخص مورد نظر بهبهانی احتیاط به خرج داد و نسبت به احوال و معتقدات ایشان اظهار بی اطلاعی کرد. میرزا محمد مهدی موسوی شهرستانی نیز اقوال و سخنانی را که از نورعلی‌شاه نقل شده، کفر و زندقه تلقی کرد و قائل آن را مستوجب قتل دانست، اما چون خود از وی چنین سخنانی نشنیده بود حکم بر قتل وی نداد و توصیه کرد به جهت دفع ضرر او برای دیگر بلاد، در کرمانشاه به حبس ابد محکوم شود. آقا سید حسین نهانندی نیز حکم اختصاصی نداد و فقط به بی‌اعتنایی صوفیان به شریعت اشاره کرد. عبدالصمد همدانی که خود مایل به صوفیان بود ایشان را بی‌مبالا نسبت به احکام شرعیه فرعیه دانست. میرزامحمد رضا اصفهانی هم رفتار ایشان را مخالف گفتار و حرام و حلال را در نظر ایشان

یک‌سان شمرد و مشکلات شرعیه و عقلیه را در نظر شهوتشان آسان می‌دانست (همان، ۸۹-۹۳).

چنان‌که از متن استشهداتی که بهبهانی جمع کرده برمی‌آید، هیچ‌کدام از مجتهدان ذکر شده صراحتاً حکمی بر قتل و یا مهدورالدم بودن نورعلی و معصوم‌علی صادر نمی‌کنند؛ هرچند که اکثراً وجود آنان و حضورشان در اجتماع را سراسر خطر و مفسده می‌دانند. اما بهبهانی چونان هر فقیه و مجتهدی، خود را در اجتهاد و احکام مستقل می‌دانست و در برخورد با معصوم‌علی به رأی و اجتهاد خود عمل کرد؛ با این استناد که مادامی که مبانی اجتهادی فقیهی صحیح باشد، رأی او برای خود و مقلدانش نافذ و قابل اجراست. (خراسانی ج ۱، ۱۴۱۸: ۵۲۸-۵۴۸).

صوفیان نسبت به این اقدام او واکنش نشان دادند و استشهاد او از علمای وقت را به استشهاد ملوک بنی امیه و بنی عباس برای قتل اولیای دین و صالحان تشبیه کردند و آن را برخاسته از فساد عقیده و استحصال مراد دنیوی و قبول عامه و کسب شهرت شمردند (شیروانی، بی تا: ۵۶۵).

پس از دستگیری معصوم‌علی‌شاه، بهبهانی در حضور جمع کثیری از علما و عوام، از او درباره مسائل شرعی و معتقدات دینی پرسش‌هایی می‌کند اما «چیزی که به حسب ظاهر قولاً سر و صورتی داشته باشد ندانست بگوید، اگرچه معلوم است که مطلقاً عملاً و فعلاً به‌جا نمی‌آورد» (بهبهانی، ج ۱، بی تا: ۱۵). لذا پس از این تفتیش عقاید و عرضهٔ توبه به معصوم‌علی‌شاه دکنی و نپذیرفتن وی، بر طبق گزارش‌های تاریخی، علیرغم اصرار بسیاری از مردم و مریدان معصوم‌علی، وی را در منزل بهبهانی کشتند و جسد او را در رودخانه قره‌سو به آب انداختند (شیروانی، ۱۳۳۹: ۸۳۴).

گزارشی دیگر از ماجرای قتل سید معصوم‌علی‌شاه دکنی، توسط یکی از شاگردان بهبهانی، به‌نام سید محمد گره‌رودی در دست هست که اصل آن همچنان چاپ نشده است ولی از نقلی که دوانی در کتاب خود ازین گزارش آورده‌است، استفاده می‌کنیم:

چند روز در کرمانشاهان ماند. مانند شیطان به اغوای خاص و عام مردمان در خفیه مشغول بود. فوج فوج دست بیعت به او می‌دادند... خدا می‌داند شارب او از ریش نجس او بلندتر و ناخن او چون ناخن خوک و صورت او چون صورت بی‌نمازان تیره و سیاه و گوش او مانند گوش سگان بریده بود و مشخص و معلوم بود که احدی از

سنت‌های پیغمبر در جمیع عمر مرتکب نشده بود... آن جناب معلا مکان طوبی آشیان [محمدعلی بهبهانی] به آن سرکرده و مرشد فاسقان و فاجران و منافقان، اعنی جماعت فسقه و گروه طاغیه صوفیه خطاب فرمودند که: شاه! اصول دین چند است؟ گفت: شش! فرمود اول؟ گفت: توحید؛ دلیل از او پرسید عاجز شد و همچنین دلیل عدل را از او تحقیق فرمود، عاجز شد (دوانی، ۱۳۶۲: ۳۱۲).

هم‌چنین کره‌رویی سبب قتل وی را شهادت تنی چند از عدول و فحول بر فسق و فجور و فاعل و مفعول بودن او و تمایل او به فرقه ملاحده و چندین اتهام دیگر ذکر کرده است. به گزارش کره‌رویی، پس از این شهادت، بهبهانی وی را تکلیف توبه داد و بدو گفت:

من تو را می‌کشم، هر فکری داری بکن و هر دمی داری بدم و هر نفرینی داری بکن و هر جا خواهی عروج کن... تا بر مریدان تو مشخص بشود که تو صادقی یا کاذب و باطن تو تأثیر دارد یا نه و ناله تو به من تأثیر می‌کند یا نه؟ سه روز دیگر او را مهلت داد برای اتمام حجت و بعد او را به درک فرستاد (همان، ۳۱۴).

قضاوت درباره صحت و سقم این گزارش‌ها مورد توجه این نوشتار نیست، لکن چگونگی پرداختن جناح منتقد و مخالف تصوف به این مسئله و واکنش‌های آنان و گزارش‌های مختلف و بعضاً متفاوت ایشان از این حوادث، به فهم بهتر شیوه‌های گفت‌مان‌سازی آنان کمک می‌کند.

ذکر این نکته مهم است که صوفیان و تذکره‌نویسان صوفی آن عصر، نسبت به این اقدامات واکنش‌هایی نشان دادند؛ از جمله صاحب ریاض‌السیاحه می‌گوید که به سبب این اقدام و به اقتضای غیرت الهی، هجده نفر از اولاد آقامحمدعلی بهبهانی، در سال ۱۲۳۷ ه.ق در سیلاب هلاک شدند (شیروانی، ۱۳۳۹: ۸۳۴). و نیز سبب تغییر احوال فتحعلی‌شاه نسبت به حاجی ابراهیم خان کلانتر و قتل و خانواده‌اش و نیز عزل و پریشانی مصطفی قلی‌خان، هم‌دستی آنان با بهبهانی در کشتار معصوم‌علی‌شاه بوده است (شیروانی، بی‌تا: ۸۸ و ۲۲۴).

در ماجرای مرگ میرزا محمدتقی طبیب کرمانی، مشهور به مظفرعلی‌شاه نیز بهبهانی دخیل بوده است. ماجرا از این قرار است که مظفرعلی‌شاه نامه‌ای به نورعلی‌شاه اصفهانی می‌نویسد و ضمن آن نامه با احترامات و مبالغات صوفیانه از وی یاد می‌کند؛ اما این نامه به دست فقها می‌افتد و پس از آن خواهان تفتیش عقاید او می‌شوند. بهبهانی از این نامه در

خیراتیه با عنوان «صورت مکتوب منحوس اسلوب بعضی از اشقیای صوفیه کرمان به بعضی از مشایخ خود» (بهبهانی، ج ۱، بی تا: ۹۳) یاد کرده است. به‌خواست فقها، آقامحمدخان وی را به تهران فرامی‌خواند ولی پس از تحقیق، جانب صوفی کرمانی را می‌گیرد؛ اما فتحعلی‌شاه به اصرار محمدعلی بهبهانی، وی را به نزد او می‌فرستد. به گزارش شیروانی، بهبهانی به کمک و یاری حاجی ابراهیم خان شیرازی، وی را به کرمانشاه می‌آورد و او را مدتی در منزل خود اسیر می‌کند و مورد آزار قرار می‌دهد. با آنکه این صوفی فرزند بهبهانی، یعنی آقامحمود را، که به مرضی دچار بود، به احسن وجه درمان نمود، اما پس از گذشت مدتی چون فضیلت مظفرعلی‌شاه را از خود بیشتر می‌بیند و توان مناظره با او را در خود نمی‌بیند، لاجرم وی را به زهر هلاک می‌کند (شیروانی، ۱۳۳۹، ۸۳۴؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۳۲۲).

علاوه بر این، رد پای وی در مرگ نورعلی‌شاه اصفهانی نیز دیده می‌شود. پس از نفی بلد نورعلی‌شاه از عتبات، وی مدتی به بغداد رفت و در آنجا اقامت گزید. به گزارش نایب‌الصدر، دو بار در عتبات وی را سم دادند (نایب‌الصدر، ج ۳: ۲۰۰). در نهایت نورعلی‌شاه ناچار شد که به سوی موصل برود تا از آنجا به زیارت بیت‌الله الحرام نائل شود، اما وی در موصل از دنیا رفت. گفته شده است دو تن از کرمانشاه که طبق برخی گزارش‌های تاریخی، از اجیر شدگان آقامحمدعلی کرمانشاهی بوده‌اند، وی را مسموم کرده‌اند و بر اثر این سم وی از دنیا رفته است (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۳۲۲).

بهبهانی خود در گزارشی که در خیراتیه آورده نقل می‌کند که در سال ۱۲۱۳ به جهت زیارت مشهد امام رضا و همچنین تهنیت جلوس فتحعلی‌شاه از کرمانشاه به تهران می‌رود و ماه ربیع‌الاول وارد تهران می‌شود و در آنجا به تعزیر و تنبیه ملاحظه صوفیه می‌پردازد:

بنا بر درویش کشی نهاده و سرهای آن‌ها را تراشیده و کلاه نمدی مخروطی آن‌ها را پاره پاره و از آن دیار و حوالی آن آواره نموده، قلندران طلب کنان صاحب دمان از ابواب ارباب مناصب و بزرگان گریزان روی به فرار نهاده (خیراتیه، ج ۲: ۵۰۱).

هم‌چنین وی برای بسیاری از نزدیکان، جوازی در خصوص ضرب و شتم صوفیان صادر کرده است تا با این‌کار به زعم خودش دفع خوف و خطر صوفیان از مردم کرده باشد.

بر طبق نمونه‌هایی که در بالا آورده شد، قتل دو نفر از بزرگان صوفیه دوره قاجار مستقیماً به‌دست آقامحمدعلی بهبهانی صورت گرفته است و در قتل نورعلی‌شاه نیز بهبهانی

نقش داشته‌است. علی دوانی در تک‌نگاری خود دربارهٔ وحید بهبهانی و خاندانش، معتقد است که چهار نفر از بزرگان صوفیه به‌دست محمدعلی بهبهانی کشته شده‌اند، شامل: معصوم‌علی؛ مشتاق‌علی؛ مظفرعلی و معطرعلی‌شاه (دوانی، ۱۳۶۲: ۲۹۷).

۳.۳ اقدامات فرهنگی بهبهانی در ستیز با صوفیان

علاوه بر برخوردهای فیزیکی با صوفیان، فقهای شیعه در این دوره عموماً و خاندان بهبهانی، به‌طور خاص راه‌های دیگری را نیز برای مقابله با تصوف و جلوگیری از گسترش آن در بین طبقات مختلف اجتماع در پیش گرفتند. آنان دانسته بودند که تنها مقابله با حضور فیزیکی صوفیان راه حلی کامل برای برچیدن بساط تصوف نیست بلکه باید فکر صوفیانه و اندیشه‌های صوفی‌گری را نیز مورد حمله و تخطئه قرار دهند. آنان به‌خوبی دریافته بودند که برای از بین بردن یک عقیدهٔ مخالف، ابتدا باید بزرگان و صاحب‌نظران آن عقیده بی‌اعتبار شوند تا بتوانند مردم را نسبت به اصل آن عقیده، بی‌اعتقاد سازند. (کشاوری، ۱۳۷۹: ۱۶۳).

در این قسمت برای فهم بهتر و ارائه تحلیلی عمیق‌تر، می‌توان از نظریه وندایک استفاده نمود. به عقیده وندایک ایدئولوژی‌ها می‌توانند در تمام ساختارهای متن و یا گفتار به‌نمایش درآیند، اما به‌واسطه پیچیدگی‌های گفتمان، آشکار شدن ایدئولوژی‌ها صورت‌های مختلفی به خود می‌گیرد و گاه غیرمستقیم / ضمنی و گاه آشکارا اظهار می‌شوند (وندایک، ۱۳۹۴: ۶۱-۶۲). یکی از اصلی‌ترین تلاش‌هایی که غیر صوفیان برای مقابله با تصوف انجام می‌دهند، ایجاد تقابلی میان خود و دیگری است. این تقابل، کم‌کم راهبردی کلی و عام در گفتمان پدید می‌آورد که آن را می‌توان به‌صورت زیر ارائه نمود:

۱- بر روی نکات مثبت ما تأکید کنید	۲- بر روی نکات منفی آن‌ها تأکید کنید
۳- نکات منفی ما را پنهان کنید.	۴- نکات مثبت آن‌ها را پنهان کنید.

این چهار روش و رویکرد، در واقع چهار ضلع یک مربع مفهومی است که می‌توان آن را مربع ایدئولوژیکی نامید (همان، ۶۴). بر این اساس، هر گفتمانی شیوه‌های متعددی برای

تأکید کردن بر چیزی و یا تأکید زدایی از چیزی در اختیار می‌گذارد. ما در این بخش از مقاله، با استفاده از این دیدگاه، به رفتار خاندان بهبهانی در مقابله با صوفیان نظر می‌افکنیم. یکی از این موارد، ایجاد تقابل صوفی / شیعه است. بدیهی است که در جامعه‌ای شیعه مذهب که نفوذ فقهای متشرع آن بسیار گسترده است، مخالفت با مذهب اکثریت، واکنش‌های تنیدی را از سوی مردم و فقیهان بر می‌انگیزد. فقهای شیعه همواره در صدد بوده‌اند تا نه تنها ارتباط خود، بلکه ارتباط بزرگان مذهب شیعه و نیز مبانی مشترک مذهب شیعه با تصوف را انکار کنند. این امر از دوره صفویه به بعد قوت و شدت بیش‌تری گرفت و در دوره قاجار و در رساله‌های ردیه بر تصوف این دوره بر آن بسیار تأکید شد.

محمدعلی بهبهانی در خیراتیه، در اثبات سنی بودن صوفیان چنین می‌گوید: «مؤید تسنن صوفیان آن است که در اکثر هرزه‌هایی که می‌گویند یا محرماتی که به عمل می‌آورند، قولی از اقوال فقهای اربعه اهل سنت، یا روایتی از روایات ایشان به حلیت و جواز اعتقاد به آن هست» (بهبهانی، ج ۱، بی تا: ۲۸). در جایی دیگر تمام صوفیان را از مخالفان اهل بیت معرفی می‌کند (همان، ج ۲: ۴۹۳). فرزند بهبهانی نیز در فضایح الصوفیه معتقد است که علمای شیعه در طول تاریخ، صوفیان را از جمله سنّیان دانسته‌اند و علمای سنی را خود اعتقاد بر این است که صوفیان از ایشان‌اند (بهبهانی، ۲، ۱۴۱۳: ۶۴). همین مؤلف در جایی دیگر در بیان این‌که میان تصوف و تشیع هیچ‌گونه سنخیت و ارتباطی وجود ندارد، می‌گوید:

تعجب دارم که جماعتی با دعوی تشیع، نام خود صوفی می‌کنند؛ چرا نام خود جبری و اشعری یا مرجئی و خارجی نمی‌کنند و چنانکه مشرک عبارت از کسی است که به حلول و اتحاد یا وحدت وجود که غلو است در اتحاد قائل باشد و این هر سه در مذهب شیعه کفر است (بهبهانی، ج ۲، بی تا: ۴۹۵).

بر اساس مستندات تاریخی، کاملاً واضح است که بسیاری از صوفیان دارای مذهب شیعه بوده‌اند، به‌ویژه بعد از تشکیل سلسله صفویه و گسترش فرقه‌های نعمت‌اللهیه و نوربخشیه که در زمره شیعیان بودند. مسلماً فقهای شیعه نیز از این امر مطلع بودند، لکن تلاش ایشان در ایجاد دوگانه‌ی صوفی / شیعه کوششی بود در جهت ارائه تعریفی خاص از شیعه، که با عقاید ایشان همخوانی داشته باشد؛ از این رو به مرور دایره مذهب را تنگ‌تر می‌نمودند و شرط قرار گرفتن در این دایره را احراز صفات و مشخصاتی می‌دانستند

که خود تعریف کرده بودند. ازین رو به قشری که اذعان به پابندی به مذهب تشیع داشتند، ولی دل در گرو صوفیان داشتند، متشیع (شیعه نما) خطاب می‌کردند، تا ایشان را غیر شیعه جلوه بدهند. به‌زعم این فقها اگر کسی با مذهب شیعه، خود را در زمره صوفیان قرار دهد، یقیناً اسیر نیرنگ و فریب صوفیان شده است. چنانکه آقا محمود بهبهانی در کتاب تنبیه‌الغافلین، علت تألیف کتاب را رسوخ افکار و عقاید صوفیان «در قلوب جمعی از متشیعه» عنوان می‌کند (بهبهانی، ۳، ۱۴۱۳: ۶). این فقیهان هرگونه انتساب برخی عالمان شیعه را به تصوف به‌شدت رد می‌کنند و از میان آثار ایشان، مستندات ذکر می‌کنند که نشان‌گر گرایش‌های فقهی ایشان باشد نه گرایش‌های صوفیانه. از جمله آقا محمدعلی بهبهانی در فصلی با عنوان "دفاع از علماء شیعه که متهم به تصوف گردیده‌اند" «به شهادت فضلاء عدول معاصران و مقاربان عصر ایشان» از ایشان نفی تصوف می‌کند (بهبهانی، ج ۲، بی تا: ۴۳۳) و برخی از عالمان مشهور شیعه مانند ملامحسن فیض، شیخ بهایی، میرداماد، محمدتقی مجلسی و چند تن دیگر را که هم تألیفاتی در تصوف دارند و هم در اهتمام آنان به تصوف گزارش‌های تاریخی فراوانی وجود دارد، نام می‌برد و اتهام تصوف را از ایشان پاک می‌کند.

از دیگر مواردی که خاندان بهبهانی در گفتمان صوفی‌ستیزانه خود بر آن تأکید می‌کنند، نام‌تشریح نشان دادن صوفیان است. آقا محمدعلی بهبهانی به جامعه شیعیان خطاب می‌کند: «به خدا سوگند که صوفی مقید به شریعت در مدت عمر ندیدم مگر به نادر» (بهبهانی، ج ۲، بی تا: ۱۱۲). وی اصول عقاید صوفیان را «تساوی کفر و اسلام و حلال با حرام» معرفی می‌کند (همان، ج ۱: ۱۶). آقا محمود در تنبیه‌الغافلین از جمله عقاید فاسد ایشان، اسقاط تکالیف شرعی بعد از مرتبه وصول می‌داند (بهبهانی، ۳، ۱۴۱۳: ۴۵). علاوه بر این رفتارهایی به صوفیان نسبت می‌دهد که از آن نامقیدی صوفیان به شریعت برداشت می‌شود. وی صوفیان را امرد باز و اهل تعشق می‌شمارد و بلافاصله احادیثی از اهل بیت و رسول اکرم در مذمت این رفتارها ذکر می‌کند (همان، ۶۳). این مسئله در کتاب آقامحمدجعفر بهبهانی نیز بازتاب یافته است، اما به نحوی دیگر. البته وی نیز ایشان را مشتغل به اموری چون امردبازی و تعشق با پسرکان و زنا و لواط و شرب مسکر و اکل بنگ و سماع و غنا و لهو و دف و نی وصف می‌کند و نیز به واسطه عدم اعتنا به شرع مرتکب سحر و جادو و امور محرمه می‌شوند و برای اطلاع از تفصیل این مطالب، مردم را به کتاب‌هایی چون نفحات‌الانس و یا مجالس‌المومنین و کتبی از این دست ارجاع می‌دهد.

که از کتاب‌ها و تذکره‌های بزرگ صوفیان است (بهبهانی ۱۴۱۳، ۲: ۲۰۴-۲۰۵). وی در ادامه توضیح می‌دهد که:

برکسی که اطلاع از شریعت نبوی دارد، مخفی نیست که این مناهی و ملامتی که این طایفه خبیثه به آن مشغول و مباح می‌دانند تمامی حرام و منهی عنه می‌باشد و بر هر یک از آن‌ها عقوبات دنیوی و اخروی در شریعت مقرر شده (همان، ۲۰۵).

خطاب وی در این قسمت به کسانی است که اطلاع از شریعت نبوی دارند. توضیح آن‌که مطلعان از شریعت نبوی، مسلماً فقهای مسلمان هستند، بنابراین بهبهانی با تأکید بر این گروه، بر همه القا می‌کند که فقط فقها هستند که مبانی حقیقی شریعت اسلام را می‌دانند و تشخیص شرعی/غیرشرعی بودن و یا اسلامی/غیراسلامی بودن مسئله‌ای فقط منحصر در ایشان است. از دیگر نمونه‌ها، ایجاد تقابل اهل بدعت/اهل دین است؛ بدین ترتیب که صوفیان را بدعت‌گذار در دین جلوه می‌دهند و متدینین حقیقی را شیعیان و پیروان اهل بیت و مستمسکان به شریعت مصطفوی اطلاق می‌کنند. محمدعلی بهبهانی انگیزه تألیف کتاب خیراتیه را محافظت از «حصن حصین شریعت» در برابر «شبهات اهل بدعت و ضلالت» معرفی می‌کند (بهبهانی، ج ۱، ۱۰: ۱). فرزند بهبهانی نیز صوفیان را از جمله «فساق و بنگ خواران و جوش‌کشان و منکران شریعت پیامبران» قرار می‌دهد و در مقابل آنان از «سلمان و ابوذر و عمار و مقداد» یاد می‌کند و تأکید می‌کند که هیچ‌یک از این اولیای مذهب را نه صوفی گفته‌اند و نه می‌توان صوفی گفت (بهبهانی ۲، ۱۴۱۳: ۱۹۷-۱۹۸). وی پس از بدعت‌گذار شمردن صوفیان، احادیث متعددی از امامان شیعه در ذم مصاحبت با اهل بدعت ذکر می‌کند (همان، ۲۶۶-۲۶۷).

علاوه بر این، در گفتمان صوفی ستیز خاندان بهبهانی تقابل صوفی/مسلمان را نیز شاهد هستیم. بدین نحو که عقاید و اعمال صوفیان را امری خارج از اسلام معرفی و داشتن هرگونه ریشه اسلامی برای این معتقدات را نفی می‌کنند و در عوض عقاید ایشان را مأخوذ از نصاری و جوکیان هندی می‌دانند. بالأخص که با مهاجرت صوفیان نعمت‌اللهی در اواخر دوره زندیه و اوایل قاجار، از هندوستان به ایران، و نیز اهل هندوستان بودن سرکرده صوفیان نعمت‌اللهی، یعنی سید معصوم‌علی شاه دکنی، می‌توانست این نسبت را در نظر عامه مردم پذیرفتنی نماید. محمدعلی بهبهانی با استناد به قول ملا علیقلی پادری می‌گوید: «صوفیان اصل مذهب خود را از کتاب نصاری اخذ نموده‌اند و نصاری از کتاب جوک

هندوان یافته‌اند» (بهبهانی، ج ۱، ۴۷). محمود بهبهانی نیز در تنبیه الغافلین فصلی را با نام «تطبیق عقاید صوفیه با عقاید کفار هنود» آورده و اذعان می‌کند که معتقدات باطل صوفیان «از ایشان مأخوذ و با آراء فاسدهٔ ایشان موافق و مطابق است» (بهبهانی ۳، ۱۴۱۳: ۳۳).

در ادامهٔ این اقدامات، با تأکید بر فضیلت علما و فقها در برابر صوفیان، روند مبارزهٔ خود با صوفیان را تکمیل می‌نمایند. در این روند ابتدا با تمایز ایجاد کردن میان تصوف و تشیع، به جامعهٔ شیعه مذهب آن روزگار هشدار دادند که پیوند میان تصوف و تشیع، فریب صوفیان است و هرگز هیچ شیعه‌ای نمی‌تواند صوفی باشد. سپس صوفیان را از در زمرهٔ سنیان قلمداد کردند تا پس از رد نسبت تشیع آنان، ایشان را در دوگانه شیعه/سنی بودن گرفتار کنند و با تأکید بر اختلاف میان مذهب شیعه و سنی، شکاف میان مردم جامعه و صوفیان را بیشتر کنند. سپس با نام‌تشریح خواندن صوفیان و انتساب اعمال خلاف شرع به ایشان، و نیز انتساب عقاید صوفیان به عقاید هندوان و مسیحیان، کوشیدند که ایشان را نه تنها از دایرهٔ مذهب رسمی کشور (تشیع)، بلکه از دایرهٔ دین اسلام خارج کنند و ایشان را نامسلمان و کافر نشان دهند و این‌گونه سعی کردند گفتمان تصوف را به حاشیه برانند و با تأکید بر فضیلت فقها و علما، تلاش کردند گفتمان فقاقت محور و برداشت فقهی از مذهب تشیع را رواج بخشند. در این زمینه با اتکا بر احادیثی همچون «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» فضیلت عالمان را متذکر می‌شوند. در این حدیث عالم لفظی عام است و می‌تواند به تمام عالمان دین اسلام، از هر مذهبی، اشاره داشته باشد. اما ایشان احادیث دیگری نقل می‌کنند که تماماً به عالمان شیعه نظر دارد و فضیلت آنان را بیان می‌کند. از جمله از قول امام صادق نقل می‌کنند که «عالمان شیعه ضابطان و نگاهبانان» دین هستند و نیز تأکید بر این حدیث امام باقر که «وجود یک نفر عالم بر شیطان سخت‌تر از هزاران عابد است» (بهبهانی ۲، ۱۴۱۳: ۲۵۶-۲۶۱). بنابراین پس از تلاش برای به حاشیه راندن صوفیان، سعی می‌کنند گفتمان شیعی مبتنی بر قرائتی فقیهانه را اثبات نمایند.

۴. ارتباط بهبهانی با مراکز قدرت

در این جا مقصود از قدرت، اعمال سلطه نیست بلکه بیشتر با توجه به تعریف فوکو، عبارت است از توانایی تأثیر گذاشتن بر امکان‌های دیگری؛ در واقع اعمال قدرت، سوق دادن این/آن بدن خاص است به سوی این/آن امکان خاص. به تعبیر فوکو جایی با

اعمال قدرت سر و کار داریم که امکان تخطی از آن وجود داشته باشد. بنابراین قدرت، یک نسبت است، نسبت نیرو، نسبت اثرپذیری و اثرگذاری (مشایخی، ۱۳۹۵: ۹۹). بنابراین قدرت لزوماً سرکوبگر نیست و در یک نفر/ گروه/ نهاد هم متمرکز نمی‌شود، لذا هر جا که قدرت باشد، مقاومت هم حضور دارد. نکته دیگر آنکه قدرت بدون دانش اعمال نمی‌شود و قدرت منشأ دانش است (میلز، ۱۳۹۵: ۱۱۵).

در جامعه اسلامی علما همواره در بین مردم و طبقه حاکم ذی نفوذ بوده‌اند. این امر در حکومت‌های شیعی شدت بیشتری یافت. در اولین حکومت بزرگ شیعی مستقل، یعنی حکومت صفویان، عالمان شیعی بسیاری از سرزمین یمن و عراق و جبل عامل لبنان به ایران مهاجرت کردند و در اداره حکومت دینی، در کنار شاهان صفوی قرار گرفتند. حتی شاهان صفوی از بسیاری از عالمان درخواست می‌کردند که کتاب‌های فقهی تألیف نمایند و یا کتاب‌های عالمان قدیم را ترجمه کنند. چنانکه شاه‌عباس ثانی از ملاخلیل قزوینی درخواست می‌کند که کتاب کلینی را به فارسی ترجمه کند (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۸۴). و هم‌چنین به گزارش تواریخ آن دوره در زمان شاه سلطان حسین، علما دارای نفوذ بسیاری شده بودند و منشأ اقدامات گسترده‌ای در جامعه بودند. (صفت گل، ۹۶). نفوذ فقها در دوره صفوی تاجایی بود که نقل شده است شاه‌تھماسب صفوی محقق کرکی را از خود شایسته‌تر برای حکومت می‌دانست: انت احق بالملک، لانک النائب عن الامام و انما اکون من عمالک اقوم باوامرک و نواھیک. و حتی گفته شده است که وی به عمال و حاکمان شهرهای مختلف دستور و حکم می‌نوشته است و کیفیت برخورد آنان با مردم و عالمان سنی و نیز ترویج مذهب و شعائر دینی را تعیین می‌کرده است (روضات الجنات، ج ۴، ۱۳۵۵: ۳۶۱). در دوره قاجار و با تأکید قاجاریان بر مذهب تشیع، پیوند دین و دولت دوباره قدرت گرفت و حتی این بار تأثیر عالمان دینی در اوضاع اجتماعی و سیاسی و نفوذ آنان در طبقات مختلف اجتماع، بیشتر از گذشته شد. در این دوره اتفاق مهمی در تاریخ فقه شیعی افتاد و فقهای اصولی توانستند بر حوزه‌های فقهی شیعی آن دوره مسلط شوند و نفوذ چندین ساله عالمان اخباری را قطع کنند. این امر در تاریخ سیاسی ایران نیز تأثیر بسزایی برجای گذاشت. دیدگاه‌های سیاسی فقهای اصولی به نحوی بود که آنان را با حکومت و اندیشه سیاسی حاکمان پیوند می‌داد. به عقیده فقهای شیعه، برپایی هرگونه حکومت به دست شخص غیر معصوم (هر کس غیر از امامان شیعه) حکم غصب حکومت معصوم را دارد و در زمان غیبت امام معصوم، حکومت باید به دست فقهای شیعه باشد و یا کسانی

که تأیید و انتصاب فقیهان را دارند. لذا در این دوره، مانند دوره صفویه، نظریه ولایت فقیه برجسته و توسط عالمان مشهور شیعه تئوریزه می‌شود. در طول دوره قاجاریان، هیچ زمانی مانند دوره سلطنت فتحعلی‌شاه شاهد نزدیک شدن علما و حکومت نیستیم تا جایی که وی سلطنت خود را به نیابت از فقهای شیعه و آنان را در امر حکومت سهیم می‌داند. (ناطق، ۱۳۶۸: ۳۴).

با پیوند علما با سیاست، فقه سیاسی شیعه جانب علما را برتری داد و قدرت و سطوتی به عالمان بخشید که حتی از قدرت عالمان دوره صفوی نیز برتر بود. در دوره صفوی هر چند شاه صفوی، برای مشروع نشان دادن حکومت خود علما را در کنار خود داشت، لکن شاه بر اساس سنت‌های ایرانی سایه خدا بر زمین بود. اما در دوره قاجار آزادی بسیار گسترده‌ای به روحانیون داده شد. از یک سو گسترش قدرت فقهای شیعه در این دوره، و از دیگر سو مشروعیت نداشتن شاهان قاجار (خاصه در قیاس با شاهان صفوی به این دلیل که ایشان خود را منتسب به ائمه می‌دانستند) و نیز شرایط سیاسی خاصی که بر کشور حاکم بود (به واسطه جنگ‌های ایران و روس)، خطر اخباریان و دیگر اندیشه‌های رقیب، توازن قدرت را به هم می‌ریزد و وزنه فقها و علمای شیعه در قیاس با شاهان قاجار سنگین‌تر می‌شود (کدیور، ۱۳۷۸: ۱۸۷).

اما محمدعلی کرمانشاهی که از فقهای مشهور ایران محسوب می‌شود، ارتباط وثیقی با شاه قاجار داشت و از عالمان پرنفوذ شیعه محسوب می‌شد. نسبت خانوادگی وی و این که او فرزند مجدد فقه اصولی در ایران بود و پدرش یا استاد مجتهدان بزرگ عصر بود و یا پیشوای مکتب فکری آنان بود، هاله‌ای از احترام و نفوذ کلام برای او پدید آورده بود. ضمن این که در این دوره مرکزیت فقهی شیعه متمرکز در کشور عراق و شهرهای مذهبی آن (نجف و کربلا) بود و مجتهدان بزرگ شیعه بیشتر در آن سامان به سر می‌بردند. این امر خود به افزایش نفوذ آقا محمدعلی بهبهانی در ایران کمک شایانی می‌کرد. از سوی دیگر او با نهادهای قدرت و ثروت، از جمله دربار و تجار و کسبه، نیز در ارتباط بود و مسائلی چون لزوم تقلید از مجتهد و نیز دریافت وجوهات شرعی این پیوند را هرچه وثیق‌تر می‌نمود. شیروانی درباره او نقل می‌کند: «دولت و ثروت بسیار حاصل نمود و در رفعت جاه و وسعت دستگاه و تجملات اهتمام تمام می‌نمود، پیوسته با حکام دهر و اغنیاء شهر معاشرت فرمودی.... در سلوک با ارباب دولت و اصحاب حکومت مهارت عظیم داشت»

(شیروانی، بی تا: ۵۶۵). در ادامه این سخن، شیروانی جمله‌ای دیگر می‌آورد که اشاره به واقعه‌ای تاریخی دارد، سخن شیروانی را نقل می‌کنیم و سپس مقصود وی را بیان می‌کنیم. «اگرچه قهرمان ایران آقا محمد خان اعتنا به شأن او نکردی و افعال نکوهیده و اعمال زشت وی را به زبان آوردی» (همان). این سخن شیروانی مربوط به واقعه احضار مظفرعلی‌شاه کرمانی به طهران و ماجرای تفتیش عقاید اوست که به سبب افشای نامه او به نورعلی‌شاه اصفهانی و فشار فقها و خاصه آقامحمدعلی بهبهانی به دولت قاجار برای مواخذه وی، به تهران آورده شد، اما درخواست‌های مکرر بهبهانی از آقامحمدخان، مبنی بر تسلیم مظفرعلی‌شاه به او، بی نتیجه ماند.^۳

اما در دوره فتحعلی‌شاه قضیه از لونی دیگر بود. علاوه بر روابط شاه و علما و مسئله مشروعیت حکومت، مسائلی دیگر هم در تعامل شاه با صوفیان دخیل بود. از جمله این که صوفیان چنین در انداخته بودند که این سلطنت پس از خاقان[: فتحعلیشاه] به پادشاهی محمد نام منتقل خواهد شد که درویش دوست است و از حامیان صوفیان و از سلسله نعمت‌اللهیه است؛ «پادشاهی عادل و دین‌پرور ظهور خواهد کرد که حامی فقرا و درویش باشد و ایران را به زیور صدق و صفا و عدل و راستی بیاراید» (شیروانی، بی تا: ۲۲۶). حتی برخی تاجران از ارباب ریاضت و رمل و جفر استعلام کرده بودند که بعد از خاقان، دولت به حضرت نایب‌السلطنه متعلق می‌گردد یا به نواب شاهزاده اکبر، محمدعلی میرزا، که متخلص به دولت‌شاه است؟ از میان تمام پاسخ‌هایی که داده شد، شیخ عبدالله ابن مبارک گفته بود که عمر هر دو پادشاهزاده از خاقان کمتر خواهد بود و محمد نامی به پادشاهی خواهد رسید. لذا به واسطه این شایعاتی که در انداخته بودند، فتحعلی‌شاه نعمت‌اللهیان را دوست‌دار انقراض حکومت خود می‌دانست و ایشان را مورداهانت قرار می‌داد. (نایب‌الصدر، ج ۳، بی تا: ۲۹۱).

واضح است این سخنان نوعی واکنش اعتراض آمیز صوفیان به رفتار فتحعلی‌شاه بوده است و قصد داشته‌اند از پایگاه مردمی خود استفاده کنند و از سویی هم فتحعلی‌شاه را انداز دهند و هم از سویی، پیشاپیش به جانشین وی هشدار می‌دهند که دعای صوفیان سبب شد که سلطنت از فتحعلی‌شاه به دست او برسد، لذا مراعات جانب صوفیان بر او واجب است. این امر خود مصداق مقاومت در برابر جریان قدرت است. در قبال فشار گفتمان رقیب(مخالفان تصوف)، صوفیان نیز سعی می‌کنند با پراکندن اندیشه‌های خود در

اجتماع و تحت تأثیر قرار دادن توده مردم، مانع از رانده شدن گفتمان تصوف به حاشیه بشوند و در روابط قدرت صرفاً نقشی منفعلانه نداشته باشند.

در جریان دستگیری معصوم‌علی شاه دکنی، چند نامه میان محمدعلی کرمانشاهی و شاه و کارگزاران وی رد و بدل شد. در یکی از نامه‌ها، به واسطه مخالفت‌هایی که صدراعظم شاه با اقدام محمدعلی کرمانشاهی ابراز داشت و مخالف زندانی کردن سید معصوم دکنی بود، کرمانشاهی نامه‌ای به شاه می‌نویسد و از وی می‌خواهد که او را در اجرای احکام دین و حدود شریعت آزاد بگذارد. همچنین بخشی از رساله خیراتیه را نیز ضمیمه کرد تا شاه و درباریان را از مطالب صوفیان مطلع گرداند. شاه نیز در جواب وی پس از تشبیه نامه کرمانشاهی به وحی منزل، خطاب به او می‌گوید: «صلاح ما همه آنست کان تو راست صلاح» (کرمانشاهی، ج ۱: ۱۴۳). طی این نامه، شاه قاجار اختیاری تام به بهبهانی اعطا می‌کند و این امر سبب می‌شود فقیه صوفی‌ستیز، در قضاوت و اجرای احکام استقلال و خودمختاری کاملی به دست بیاورد. وازین رو در نامه‌ای که به حاجی ابراهیم‌خان کلانتر می‌نویسد اذعان می‌کند که «ارتکاب امثال این امور وظیفه اهل شرع و علماست، نه دیگران» (بهبهانی، ج ۱: ۱۵). همچنین در نامه خود به ابراهیم‌خان کلانتر، از مرجعیت فقهی خود استفاده می‌کند و تلویحاً او را تهدید می‌کند که مخالفت وی با دستگیری سید معصوم‌علی شاه دکنی در حکم اعانت به معاندان دین قویم و راهزنان طریق مستقیم است. لذا تهدید بهبهانی و بیم از آنکه فقیه مشهور شهر، وی را از زمره صوفیان و معاندان دین اعلام کند، مخالفت ابراهیم‌خان کلانتر را به رضا تبدیل نمود و حتی فراتر ازین وی کاسه داغ‌تر از آتش شد و در جواب بهبهانی نوشت: «مخلص را به هیچ وجه من الوجوه ارتباطی و آمیزشی با آن‌ها نبوده و نخواهد بود» و علاوه براین سیادت معصوم‌علی را زیر سؤال می‌برد: «سیادت او محل تأمل و اشکال، بلکه در نزد عقلا ممتنع و محال است»، لذا اهانت به او را لازم و حبس و زندانی کردن وی را بر مؤمنین واجب می‌داند و «طرد و لعن او منشأ توفیقات دارین و قید و حبس مشارالیه باعث ثنوبات نشاتین است» (بهبهانی، ج ۱: ۱۳۵). این واقعه نشان‌گر قدرت بهبهانی در همراه ساختن دیگران با دیدگاه‌های خود است.

یکی از مصادیقی که بازتاب دهنده نفوذ بهبهانی و توان و امکان بالای او در روابط قدرت است، ماجرای ملاقات او با شیخ جعفر کاشف الغطا است. با آنکه کاشف الغطا

بزرگ‌ترین مرجع دینی شیعیان در دوران فتحعلی‌شاه بود، و دربار قاجار در مسائل سیاسی و امورات کشور، مدام به وی رجوع می‌کرد، و همچنین کاشف الغطا فتحعلی‌شاه را به نیابت از خود بر فرمانروایی گمارده بود، اما در ملاقات با آقامحمدعلی بهبهانی، چیزی که بازتاب یافت، نفوذ بهبهانی و نوعی خودمختاری وی بود. در این ملاقات، بیست غلام مسلح در اطراف آقامحمدعلی بهبهانی حضور داشتند، و علیرغم اینکه کاشف الغطا، از بهبهانی درخواست می‌کند که ایشان نیز بنشینند، بهبهانی مانع ازین می‌شود و به کاشف الغطا می‌گوید: «اگر این‌ها بنشینند مرا آن قدرت سطوت برای اجرای حدود نخواهد بود» (همان، ۱۷۰). این امر نشانگر نفوذ بالای بهبهانی و استقلال وی در اجرای حدود و احکام است؛ البته این امر خود معلول مسئله‌ای است که ریشه آن به فقه سیاسی شیعه بازمی‌گردد. در واقع با توجه به نظریه فقهای اصولی شیعه، در خصوص حق حکومت در دوران غیبت، که به نظریه ولایت فقیه معروف است، حکومت و اجرای حدود و قوانین شرع به عهده فقیه جامع‌الشرایط است. بهبهانی نیز درصدد تحقق همین امر بود و شاید برای نخستین بار در تاریخ شیعه، وی شمه‌ای ازین نظریه را در کرمانشاه به اجرا گذاشت. ازین روست که به گزارش برخی منابع، وی ابتدا در کرمانشاه به مناظره و برخورد با گروهی از مردم که به مذهب تسنن بودند پرداخت و کتاب الهدایه لهدایه السنه را در اثبات خلافت و امامت امام علی نگاشت. و در این راستا، در اقدامی نادر، خواندن نماز را به جماعت، در شهر کرمانشاه، واجب اعلام کرد (دوانی، ۱۳۶۲: ۲۸۴).

در دورهٔ قاجار و خاصه در ایام فرمانروایی فتحعلی‌شاه، قدرت گرفتن علما و تأکید بر نقش فقیه در حکومت بر جامعه، مناسبات میان فقها و دربار را در ترازویی قرارداد که کفه سنگین آن به سود مجتهدان بود. لذا آقامحمدعلی نیز ازین روابط و کیفیت تعامل، در برخورد با صوفیان کمال بهره را می‌برد.

در یکی دیگر از نامه‌هایی که میان شاه قاجار و کرمانشاهی رد و بدل شد، فتحعلی‌شاه از درخواست‌های مکرر آقامحمدعلی برای افزایش فشار بر صوفیان، یاد می‌کند. لذا بر اثر این درخواست‌های مکرر، شاه تصمیم می‌گیرد به همه ولایات محصلانی بگمارد تا صوفیان و هواخواهان ایشان را شناسایی و تنبیه کنند و اموال آنان را نیز میان فقرا و مستمندان تقسیم کنند (بهبهانی، ج ۲: ۵۰۴).

بهبهانی در نامه‌ای که به کارگزاران حکومتی می‌نویسد از ضرورت همکاری ایشان با عالمان در دفع خطر صوفیان و ملحدان یاد می‌کند. وی از پیوند عالمان و شاهان در این دوره چنین یاد می‌کند:

به حمدالله در حدود ایران از همت علما و اعیان خللی در ارکان ایمان به هم نرسیده، بلکه از همت پادشاهان نور ایمان بر اکثر جهان تافته و در این اوان سعادت اقترا، که به تأییدات الهی و امداد حضرت رسالت پناهی و اعانت شیرخدا که معین هر شاه و گداست سریر سلطنت و اورنگ ابهت به دولت ابد مدت اشرف اعلیٰ مزین و محلی است، ان شاءالله تعالی. از کارگزاران حکومتی درخواست می‌کند که به شکرانه این پیوند میان عالمان و حکومت و دعای خیر علما برای بقای دولت، کارگزاران حکومت نیز سعی و اهتمام ویژه‌ای در حفظ موازین اسلام و ایمان مردم و هم‌چنین تلاشی مضاعف در مبارزه با ملاحده و مزدکیه و صوفیان از خود نشان دهند (بهبهانی، ج ۱: ۱۵۳).

بررسی مکاتبات میان آقامحمدعلی بهبهانی و فتحعلی‌شاه، نشان می‌دهد نفوذ فقیه کرمانشاهی در دستگاه حکومت تا چه حد بوده است و این امر چه محمل مناسبی برای غلبه بر صوفیان فراهم کرده است. وی در پایان کتاب خیراتیه، آن را بانام فتحعلی‌شاه تمام می‌کند و در اصطلاح کتاب را به نام شاه می‌زند، و با صفات فراوانی از وی تمجید می‌کند و او را «خورشید تابان آسمان ظل‌اللهی و قانع آثار کفر و ظغیان و قانع رؤوس صوفیان و جوکیان و مزدکیان» خطاب می‌کند. و شاه نیز در عوض در نامه‌ای خطاب به وی تأکید می‌کند که کرمانشاهی همواره مراسلات و مکاتبات خود با شاه قاجار را حفظ نماید و نیازهای خود را اعلام نماید تا شاه آن‌ها را برطرف سازد، و در مقابل فقط برای شاه قاجار طلب خیر و دعای خیر نماید و دستور می‌دهد که شاهزادگان و امرا، این کتاب را «نقل مجلس خویش سازند و آن را به مطالعه گیرند» (بهبهانی، ج ۲، ۵۰۲-۵۱۰).

۵. نتیجه‌گیری

با غلبه اصولیان بر حوزه‌های فقهی تشیع، امکان‌های سیاسی فقه شیعی برجسته‌تر شد. خاندان بهبهانی ازین امکان استفاده کردند و با تأکید بر شایستگی فقیه در اجرای احکام، نمونه و الگویی از حاکمیت فقیه را در جامعه به اجرا درآوردند. این قدرت‌گیری خاندان

بهبهانی مصادف بود با رونق بازارِ صوفیانِ نعمت‌اللهی در ایران؛ صوفیانی که با رفتار و گفتارِ خود، به‌عنوانِ رقیبی در عرصهٔ مذهبی و سیاسی، هراسی در دل فقیهان افکنده بودند. خاندانِ بهبهانی از این شرایط و امکانِ تفسیرِ سیاسیِ شریعتِ اسلام، برای برخورد با صوفیانِ نعمت‌اللهی استفاده کردند؛ و در گفتمانِ صوفی‌ستیزِ دورهٔ قاجار نقش بسیار پررنگی ایفا کردند و حتی در برخی موارد، نقشی کاملاً منحصر به‌فرد داشتند، تاحدی که می‌توان از تلاشهای صوفی‌ستیزانهٔ خاندانِ بهبهانی، به‌عنوانِ جریانی خاص در گفتمانِ صوفی‌ستیزی دورهٔ قاجار سخن گفت. محمدعلی بهبهانی که برجسته‌ترین عنصر در این گفتمان است، هم از بُعد عملی و هم از بُعد نظری و فرهنگی برصوفیان تاخت؛ از بُعد عملی، با توجه به برخی اسناد تاریخی، وی چهارتن از مشاهیرِ صوفیانِ نعمت‌اللهی را یا مستقیماً و یا با اجازه و فتوایش، دستگیر، محاکمه و اعدام کرد؛ در بُعد نظری هم وی کتاب خیراتیه را تألیف کرد که باتوجه به دانش ادبی نویسنده و مرجعیت علمی او، در بین عموم مردم و عالمان آن دوره اهمیت بسزایی پیدا کرد. اما پس از محمدعلی بهبهانی، اقدامات صوفی‌ستیزانهٔ دیگر افرادِ خاندانِ بهبهانی، بیشتر معطوف به بُعد فرهنگی شد و منابع تاریخی از دستگیری و قتلِ صوفیان، به دستِ دیگر افرادِ این خاندان سخنی نگفته‌اند. از منظری دیگر، نفوذِ خاندانِ بهبهانی در جامعه و دربارِ قاجار، و همچنین برجسته شدنِ دانش فقه به‌عنوانِ ابزاری برای تفسیرِ مشروع از سلطنت، امکان‌های گسترده‌ای به خاندانِ بهبهانی می‌بخشید؛ از جمله بهبهانی در مکاتباتِ خود با شاهِ قاجار، بر ضرورت برخورد با صوفیان، به‌عنوانِ فرقه‌ای گمراه، تأکید می‌کند و شاهِ قاجار نیز حکم می‌کند تا در تمامی ولایات، گماشتگانی قرار دهند تا با بدعتهای صوفیان برخورد کنند. نتیجه مهم اقداماتِ خاندانِ بهبهانی، از دست رفتنِ امکان‌های صوفیان در روابط قدرت و به انزوا کشیده شدنِ آنان بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. نام وی هم به صورت محمدعلی بهبهانی و هم به صورت محمدعلی کرمانشاهی در منابع آمده است. در این مقاله هم گاه بهبهانی و گاه کرمانشاهی نامیده شده است.

۲. اینکه چرا شهر را شیراز را برگزیدند، می‌تواند بدین علت باشد که از سال‌ها پیش شهر شیراز، محل صوفیان ذه‌بی بوده‌است و حتی بر طبق گزارش‌های تاریخی، تولیت آستان شاهچراغ به صورت موروثی در دست ذهبیان بوده‌است (الگار، ۱۳۹۶: ۷۷).
۳. البته پس از روی کار آمدن فتح‌علیشاه، خواسته بهبهانی محقق شد.

کتاب‌نامه

- الگار، حامد (۱۳۹۶) دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، چاپ سوم، توس: تهران.
- بهبهانی، محمدعلی (بی‌تا) خیراتیه، تحقیق و نشر موسسه علامه المجدد الوحید البههانی: قم.
- بهبهانی، محمدعلی (۱۴۲۱) مقام الفضل، تحقیق و نشر موسسه علامه المجدد الوحید البههانی: قم.
- بهبهانی ۲، محمدجعفر (۱۴۱۳) فضایح الصوفیه، تحقیق موسسه علامه مجدد وحید بهبهانی، انتشارات انصاریان: قم.
- بهبهانی ۳، محمود (۱۴۱۳) تنبیه الغافلین و ایقاظ الراقدین، تحقیق موسسه علامه مجدد وحید بهبهانی، انتشارات انصاریان: قم.
- خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۸) کفایه الاصول، تصحیح عده من الافاضل، الطبعة الثانية، موسسه نشر اسلامی: قم.
- خوانساری، محمدباقر (۱۳۵۵) روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، ترجمه محمدباقر ساعدی، انتشارات اسلامیة: تهران.
- دوانی، علی (۱۳۶۲) وحید بهبهانی؛ سرآمد محققین و دانشمندان شیعه در سده ۱۲ هجری، چاپ دوم، امیرکبیر: تهران.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۰) دنباله جستجو در تصوف ایران، چاپ پنجم، امیرکبیر: تهران.
- شوشتری، میرعبداللطیف (۱۳۶۳) تحفه العالم و ذیل التحفه، به اهتمام صمد موحد، طهوری: تهران.
- شیرازی، محمد معصوم (نائب‌الصدر) (بی‌تا) طرائق الحقایق، تصحیح محمدجعفر محجوب، انتشارات سنایی: تهران.
- شیروانی، حاج زین‌العابدین (بی‌تا) بستان‌السیاحه، بی‌جا.
- شیروانی، حاج زین‌العابدین (۱۳۳۹) ریاض‌السیاحه، تصحیح اصغر حامد ربانی، کتاب‌فروشی سعدی: تهران.
- شیروانی، حاج زین‌العابدین (بی‌تا) حدائق‌السیاحه، بامقدمه سلطان حسین تابنده، بی‌جا.

صفت‌گل، منصور (۱۳۸۹) ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، چاپ دوم، موسسه خدمات فرهنگی رسا: تهران.

کدیور، جمیله (۱۳۷۸) تحلیل گفتمان سیاسی شیعه در ایران، طرح نو: تهران.

کرمانشاهی، آقا احمد (۱۳۷۰) مرآت‌الاحوال جهان‌نما، مقدمه، تصحیح و حواشی: عی دوانی، امیرکبیر: تهران.

کشاوری، بهزاد (۱۳۷۹) تشیع و قدرت در ایران، خاوران: پاریس.

مازندرانی حائری، محمد اسماعیل (۱۴۱۶) منتهی‌المقال فی احوال‌الرجال، قم

ماسینون، لویی (۱۳۹۲) مصایب حلاج، ترجمه سیدضیاء الدین دهشیری، چاپ سوم، جامی: تهران.

مشایخی، عادل (۱۳۹۵) تبارشناسی خاکستری است، ناهید: تهران.

ملکم، سرجان (۱۳۸۰) تاریخ کامل ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، به کوشش علی اصغر عبداللہی، انتشارات افسون: تهران.

میلز، سارا (۱۳۹۵) میشل فوکو، ترجمه مرتضی نوری، چاپ سوم، نشر مرکز: تهران.

ناطق، هما (۱۳۶۸) ایران در راهیابی فرهنگی، چاپ دوم، خاوران: پاریس.

وحید قزوینی، محمد طاهر (۱۳۲۹) عباسنامه، به کوشش ابراهیم دهگان، کتابفروشی داودی: اراک.

وندایک، تون ای (۱۳۹۴) ایدئولوژی و گفتمان، ترجمه محسن نوبخت، ناشر: سیاه‌رود.

یوسف‌پور، محمد کاظم (۱۳۹۶) نقد تصوف، چاپ شده در مجموعه «تصوف، خاستگاه، تاریخ و موضوعات وابسته» کوشش فاطمه لاجوردی، مرکز دایره‌المعرف بزرگ اسلامی: تهران.

Elgar, Hamed (2016) Religion and government in Iran, translated by Abul Qasim Siri, third edition, TOS: Tehran.

Behbahani, Mohammad Ali (Bita) Khairatieh, research and publication of Al-Allameh Al-Mujjad Al-Wahid Al-Behbahani Institute: Qom

Behbahani, Mohammad Ali (1421) Al-Fazl Institute, research and publication of Al-Allameh Al-Mujjad Al-Wahid Al-Bahbahani Institute: Qom.

Behbahani 2, Mohammad Jaafar (1413) Fadaih al-Sufiyya, research of Allameh Mujaddid Vahid Behbahani Institute, Ansarian Publications: Qom.

Behbahani 3, Mahmoud (1413) Tanbiyah al-Ghaflain and Iqaz al-Raqdin, research of Allameh Mujaddid Vahid Behbahani Institute, Ansarian Publications: Qom.

Khorasani, Mohammad Kazem (1418) Kafayeh al-Asul, edited by Ida Man al-Afadel, second edition, Islamic Publication Institute: Qom.

Khawansari, Mohammad Baqer (1355) Ruzat-Al-Janat Fi Akhwal Al-Ulama and Sadat, translated by Mohammad Baqer Saedi, Islamia Publications: Tehran.

- Devani, Ali (1362) *Vahid Behbahani, the leading Shia researchers and scholars in the 12th century of the Hijri*, second edition, Amir Kabir: Tehran.
- Zarinkoob, Abdul Hossein (2010) *Search sequence in Iranian Sufism*, 5th edition, Amir Kabir: Tehran.
- Shoushtari, Mir Abd al-Latif (1363), *Tahfeh al-Alam and Tahle Tahfeh*, by Samad Mowahed, Tahuri: Tehran.
- Shirazi, Mohammad Masoom (Naib al-Sadr) (Beita) *Taraq al-Haqayq*, edited by Mohammad Jaafar Mahjoub, Sanai Publications: Tehran.
- Shirvani, Haj Zain al-Abidin (nd), *Bostan al-Sayaha*.
- Shirvani, Haj Zain al-Abidin (1339) *Riad al-Sayah*, corrected by Asghar Hamed Rabbani, Saadi bookstore: Tehran.
- Shirvani, Haj Zain al-Abidin (nd) *Hadaek al-Sayaha*, with an introduction by Sultan Hossein Tabandeh,
- Safat-Gol, Mansour (2009) *Institutional structure and religious thought in Safavid Iran*, second edition, Rasa Cultural Services Institute: Tehran.
- Kadivar, Jamila (1378) *Analysis of Shia political discourse in Iran*, tarh-e- no: Tehran.
- Kermanshahi, Agha Ahmed (1370) *Marat-al-ahwal Jahan-nama*, introduction, correction and margins: Ai Devani, Amir Kabir: Tehran.
- Keshavarzi, Behzad (1379) *Shiism and power in Iran*, Khavaran: Paris.
- Mazandarani Haeri, Mohammad Ismail (1416) *Manthai-ul-Maqal Fi Ahwal-al-Rajal*, Qom
- Masinoin, Louie (2012) *Mosaib Hallaj*, translated by Seyyed Ziauddin Deshiri, third edition, Jami: Tehran.
- Mashaikhi, Adel (2015) *genealogy is gray*, Nahid: Tehran.
- Malkom, Sarjan (1380) *complete history of Iran*, translated by Mirza Ismail Hirat, with the efforts of Ali Asghar Abdullahi, Afsun Publications: Tehran.
- Mills, Sara (2015) *Michel Foucault*, translated by Morteza Nouri, third edition, markaz publication: Tehran.
- Natiq, Homa (2008) *Iran in Cultural Pathway*, second edition, Khavaran: Paris.
- Vahid Qazvini, Mohammad Tahir (1329) *Abbasnameh*, by Ebrahim Dehgan, Davoudi bookstore: Arak.
- Vandyke, Theon E. (2014) *Ideology and discourse*, translated by Mohsen Nobakht, publisher: Siahroud.
- Yousefpour, Mohammad Kazem (2016) *Criticism of Sufism*, published in the collection "Sufism, origin, history and related issues" by Fatemeh Lajurdi, Center for Islamic Encyclopaedia: Tehran.